

دولت و جهانی شدن حقوق

(از حقوق بین الملل تا جهانی شدن حقوق)

ایو دله

Yves Dolais

ترجمه دکتر ابراهیم بیگ زاده

مقدمه

جهان امروز دیگر جهان سابق نیست. پیشرفتهای چشمگیر علوم، فن آوری و ارتباطات در سده نوزدهم و بخصوص در قرن بیستم، داده های مادی هستی ما را متحول و دگرگون نموده است. زندگی کل بشریت تغییر کرده است؛ همچنین این زندگی متأسفانه، با تسلیحات هسته ای، آلودگی صنعتی و غیره تهدید می شود، تعداد دولتها رو به فزونی گذاشته است، بطوری که این تعداد از چهل دولت در ابتدای سده بیستم به حدود دویست دولت در حال حاضر رسیده است. اما جهان همچنان تحت سلطه همان هفت یا هشت دولتی است که از پایان قرن نوزدهم آن را هدایت و رهبری کرده اند، ایالات متحد آمریکا، از پایان جنگ سرد، آنچنان جهان را به زیر سلطه خود کشیده است که تا بحال هیچ کشوری نتوانسته چنین کاری بکند. آمریکا برتری مطلق را در پنج قلمرو قدرت یعنی سیاسی، اقتصادی، نظامی، فن آوری و فرهنگی اعمال می کند. تعداد اندکی از کشورهای جدید التأسیس ناشی از استعمارزدایی،

توانسته اند به سطح رضایت بخشی از توسعه دست یابند. فاصله درآمدهای فیما بین کشورهای غنی و فقیر افزایش یافته است. فضای هرج و مرج عمومی در حال گسترش است؛ از جمله هرج و مرج اقتصادی که با بحران مالی ۱۹۹۷ در آسیا شروع و در حال حاضر سراسر جهان بخصوص برزیل را فرا گرفته است؛ یا هرج و مرج نظامی با حدود شصت مداخله مسلحانه از ۱۹۸۹ که منجر به مرگ صدها هزار انسان و آوارگی بیش از ۱۷ میلیون نفر شده است. جهان سوم دیگر به عنوان یک نهاد سیاسی موجودیتی ندارد و آن به دلیل اختلاف و شکاف در سطح توسعه فیما بین دولتهای جهان سوم است. تمامی اینها حکایت از بحران دولت - ملت در عصری می کند که در آن جهانی شدن اقتصاد و جهش های فن آورانه همه چیز را دگرگون می کند. تعداد شرکتهای فراملی، به دلیل ادغام و اتحادشان، افزایش یافته و به غولهایی تبدیل شده اند که گاهی اهمیتشان از دولتها بیشتر است؛ برای مثال فروش شرکت جنرال موتورز (General Motors) از تولید ناخالص ملی دانمارک بیشتر می باشد. این تحولات همچنین بازنگری در اندیشه های موجود و تغییر ساختار نهادهای اجتماعی و قضایی را ضروری می نماید. لازم است که حقوق داخلی دولتهای مختلف با جهان نو منطبق شوند و این به خصوص برای آن است که حقوق جدید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که قوانین اساسی اغلب دولتها به عنوان اصل پذیرفته اند، بطور مؤثر تضمین گردند. تغییرات وسیعی برای تطبیق دیدگاه و تفکر ما با شرایط زندگی مادی جهانی شده، ضروری می نمایند. جهانی شدن الزاماً توأم با توسعه حقوق بین الملل بین الدولی حتی حقوق فراملی است. مع هذا حقوق بین الملل، اعم از عمومی یا خصوصی، نمی تواند به شیوه های تفکر و تمدنهای آسیایی، هندی، اسلامی بی توجهی کند، تفکرات و تمدنهایی که در آنها از پذیرش دولت به عنوان صاحب منحصر بفره حقوق و همچنین از قبول حقوق به مثابه یک پدیده منحصرأ داخلی امتناع می شود.

چالش قرن بیست و یکم جهانی شدن حقوق است که مبتنی بر وابستگی متقابل اقتصاد و حقوق بشر است، به همان شکلی که خانم پرفسور می ری دلماس مارتی آن را مطرح می کند.

فصل اول

حقوق بین الملل

این احساس که رابطه نزدیکی میان حقوق و دولت وجود دارد آنچنان در عمق تفکر فعلی محیط های سیاسی و حقوقی غرب جای دارد که حقوق بین الملل را اساساً نتیجه تفاهم فیما بین دولتها می دانند. این تفاهم می تواند اشکال مختلفی بخود گرفته و گستره متنوعی داشته باشد. دولتها می توانند، از یک سو، از حاکمیت خود به نفع یک سازمان یا نهاد بین المللی صرف نظر نمایند و برای آن قائل به صلاحیت تصویب قواعد در برخی قلمروها شوند یا حل برخی دعاوی را به آن واگذار نمایند. آنها می توانند، از سوی دیگر، توافق نمایند که برخی مسائل بین المللی طبق حقوق داخلی مشخصی یا توسط محاکم دولت خاصی حل گردند. آنها می توانند، بالاخره، در مورد قواعد ماهوی دیگر که در این یا آن وضعیت اعمال خواهند شد توافق نمایند.

برای مثال اگر اولین مورد (تفویض صلاحیت به یک سازمان بین المللی) مدنظر قرار گیرد، می تواند حرکت و اقدامی جهانی باشد، اما (این حرکت یعنی تفویض صلاحیت به یک سازمان) همچنین می تواند فقط برخی دولتها را شامل شود که از طریق نزدیکی جغرافیایی یا اتحاد سیستم های سیاسی یا مفاهیم فرهنگی مشترک با یکدیگر پیوند دارند. حقوق بین الملل، در این حالت، الزاماً یک حقوق جهانی نیست. تدوین و اجرای حقوقی فوق حاکمیت دولتها می توانند ناشی از پذیرش صلاحیت فوق ملی یا بین المللی به نفع یک نهاد باشند. اولین مثال می تواند

پذیرش اهمیت قابل ملاحظه برای برخی از حقوقهای مذهبی باشد. این امر می تواند بدین ترتیب تحقق یابد که در برخی از دولت‌ها برای کلیسا یا یک مقام مذهبی صلاحیت حل برخی مسائل و حل بعضی اختلافات شناخته شود. این مورد همچنین می تواند بدین شکل هم متجلی گردد که مقامات دولتی الزام به رعایت اصول مذهب مشخصی را داشته باشند. دومین مثال وضعیت دولتهای فدرال است. گستره صلاحیت مقامات فدرال می تواند متنوع باشد، بدین ترتیب که این گستره می تواند ناشی از اراده تمرکززدایی و یا مبتنی بر اراده ایجاد اتحاد باشد. سومین مثال پدیده جوامع و اتحادیه های دولتهاست، که کلیه قاره ها و تمامی قلمروها، بخصوص قلمرو اقتصادی را دربر می گیرد، که در این مثال شاهد انتقال و تفویض اختیارات دولتها به نهادهای فراملی می باشیم. مع هذا چنین انتقال و تفویض اختیاراتی، که منجر به تحدید حاکمیت دولتها می شوند، تا بحال فقط بطور محدودی موفق بوده اند که این حتی شامل اتحادیه اروپا به عنوان الگو نیز می شود. رهبران دولتها، بخصوص در آسیا و خاورمیانه، حاضر به پذیرش این سازمان ها نیستند و گاهی هم قانون اساسی دولتهایشان آنان را از این کار منع می کند. اندیشه ای که بتواند در قالب یک قدرت (حاکمیت) فراملی توسعه یابد از سوی اکثریت دولتها رد شده است. برای مثال پذیرش سخت قواعد آمره (Jus Cogens) (از سوی دولتها) این ادعا را ثابت می کند. برعکس گرایش به تداوم قاعده تغییر ناپذیر حاکمیت مطلق دولتها وجود دارد، ضمن آگاهی کامل از این که در دنیای جدید حاکمیت مطلق فقط اسطوره ای رسمی بیش نیست.

افزایش تعداد مخاصمات مسلحانه و بحران اقتصادی حدود تأثیر نهادهای بین المللی را نشان داده اند. دیوان بین المللی دادگستری فقط توانسته حدود ۶۷ حکم توافقی و ۲۳ نظر مشورتی را در طول حیات بیش از پنجاه ساله خود صادر نماید.

مع هذا این نهادها بازسازی خود را مجدداً آغاز کرده اند. علی رغم پیش بینی های بدبینانه و مانع تراشیهایی ایالات متحده آمریکا تصویب اساسنامه دیوان کیفری بین المللی در ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸ امکان می دهد تا قضاات پنج قاره در آن گرد آمده، اصول تعریف شده جهانی را به اجرا گذارند. همچنین نهاد حل و فصل اختلافات سازمان تجارت جهانی علی رغم رفتار ایالات متحده آمریکا دایر بر ترجیح اقدامات یکجانبه مقابله به مثل، در عرض دو سال هشتاد شکایت را ثبت کرده است. برای مثال در اوایل آوریل ۱۹۹۹ نهاد حل اختلافات سازمان تجارت جهانی، پس از شکایت آمریکا، سیاست حمایتی اتحادیه اروپا را در مورد تجارت موز محکوم کرد. اتحادیه اروپا این سیاست را پس از افزایش صد در صد حقوق گمرکی از سوی ایالات متحده آمریکا در مورد برخی از کالاها اتخاذ کرده بود.

فصل دوم

جهانی شدن حقوق

در حالی که حقوق بین الملل به آرامی در حال توسعه است، جهانی شدن حقوق به یک واقعیت روزمره تبدیل شده است. جهانی شدن حقوق نمی تواند در قالب ورود قواعد مشترک در نظامهای حقوقی منفک از یکدیگر خلاصه شود، حقوق مشترک بشریت باید کثرت گرا باشد. کثرت گرایی حاوی همزیستی عقاید مختلف است. اقتصاد و حقوق بشر دو عامل اصلی جهانی شدن حقوق می باشند.

ایجاد اتحاد در حول محور حقوق بشر دو مشکل اساسی را مطرح می کند که عبارتند از منافع اقتصادی از یک سو، و تفاوت در تفاسیر داخلی از سوی دیگر، که می توانند مانع ایجاد یک نظام مشترک حقوق بشر شوند.

الف: در قلمرو اقتصاد، خطر آن است که یک دولت یا ائتلافی از دولت‌ها، دیدگاه خود را از روابط تجاری تحمیل نماید. در حال حاضر برای این کار سه روش قابل تصور است. اولین روش آن است که یک دولت تصمیم بگیرد قانون داخلی خود را بصورت بین‌المللی اجرا کند. آن دولت، برای این کار، تلاش می‌کند قانون داخلی خود را در یک متن حقوقی بین‌المللی وارد نماید. جدیدترین مثال از این نوع عملکرد قانون داماتو مصوب اوت ۱۹۹۶ است. این قانون از سوی کنگره آمریکا تصویب شده و هدفش مجازات تجاری دولتهایی است که با ایران روابط تجاری برقرار می‌کنند؛ و ایالات متحده آمریکا قصد داشت اصول آن را در سازمان تجارت جهانی هم وارد نماید.

دومین روش آن است که یک دولت می‌تواند الگوی خود را صادر نماید که این خود یادآور دوران استعمارگرایی و استعمار نو است. برای مثال، می‌توانیم به گسترش شرکتهای مک دونالد و والت دیسنی در اروپا فکر کنیم. در این حالت فقط یک شرکت نیست که ایجاد می‌شود، بلکه مفهومی خاص از حقوق کار، یعنی روابط میان کارفرمایان - کارکنان یا کارگران نیز بوجود می‌آید. این پدیده با برتری اقتصاد آزاد تسهیل می‌شود. در این حالت، حقوق فقط وسیله‌ای برای اداره و تحدید صلاحیت‌ها در جهت منافع بازار است.

بدین ترتیب شرکتهای سرمایه‌گذاری در کشورهای تمایل دارند که حقوقشان بیشتر به نفع آنها می‌باشد. در این حالت حقوق تجارت یک عامل رقابت اقتصادی می‌شود.

آخرین روش، تحمیل حقوق یک دولت به جهان و بین‌المللی کردن یک خواست و اراده ملی و داخلی است. این مورد را می‌توان در قانون ایالات متحده آمریکا در مورد ارتشاء در خارج یافت. هدف این قانون جلوگیری از رقابت ناسالم در ایالات متحده است. این قانون که ظاهرش حکایت از تهذیب حقوق تجارت می‌کند، در واقع هدفش حفظ منافع اقتصادی دولت واضح آن است. اما اگرچه ایالات متحده

بیست و نه دولت عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و برخی دولتهای دیگر را وادار به الحاق به کنوانسیون ضد ارتشاء نموده است - کنوانسیونی که رشوه گرفتن مأموران دولتی در معاملات تجاری بین المللی را جرم می داند و از ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ لازم الاجرا شده است - مع هذا با مخالفت جهانی سازمانهای غیردولتی و افکار عمومی بخصوص در فرانسه مواجه شده است که موافقتنامه چندجانبه در مورد سرمایه گذاریهای سازمان همکاری توسعه اقتصادی در دسامبر ۱۹۹۸ را بی نتیجه گذاشت.

ب: اگر اراده یک دولت می تواند منجر به سلطه اقتصادی آن شود، همین طور تاریخ ثابت کرده است که تلاشهای معمول از سوی یک دولت یا حتی گروهی از دولتها برای ایجاد یک نظام مشترک حقوق بشر نیز منجر به خطر فروپاشی این حقوق می شوند. در اینجا هم سه فن حقوقی وجود دارد که این پدیده یعنی، تجزیه شدن حقوق بشر، را روشن می کند.

اولین فن آن است که «حقوق» به حقوق مدنی و اقتصادی تقسیم می شود (مانند میثاقهای حقوق بشر ۱۹۶۶)، در حالی که اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ این حقوق را مکمل یکدیگر و غیرقابل تفکیک می داند.

دومین فن مبتنی بر تعبیر خاص گروه های مختلف دولتها از این حقوق است که این منجر به انعقاد کنوانسیونهایی می گردد که دولتهای دارای فرهنگ واحد را با یکدیگر همسو و متحد می کند (مانند کنوانسیون اروپایی حقوق بشر ۱۹۵۰، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر ۱۹۶۹، منشور آفریقایی حقوق بشر و خلقها ۱۹۸۱، منشور عرب حقوق بشر امضا شده در ۱۹۹۴ و بالاخره تأملات یا احساسات هماهنگ حکام آسیایی در خلال گردهم آیی های بین المللی یا منطقه ای).

سومین فن داخلی کردن مفاهیم حقوق پیش بینی شده در منشور (حقوق بشر) از طریق استفاده از شرط تفسیر بر طبق حقوق داخلی است، که برای نمونه

ایالات متحده آمریکا است که تفسیر میثاق حقوق مدنی و سیاسی، بخصوص در قسمت مربوط به مجازات مرگ، را به قانون اساسی خود احاله کرده است.

طبق نظر پرفسور امبر (Imbert) این تفاوتها موانع مهمی نیستند، چون که، به هر حال « کلیه جوامع با نوعی از حقوق بشر زندگی می کنند منتهی هریک به شیوه خود». هدف دقیقاً «تأثیر متقابل و غنی کردن مشترک این برداشتهای مختلف است» که جملگی دارای یک منبع واحد هستند که همان اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ می باشد. در مقابل برتری جویی و کثرت گرایی، فرایند هماهنگ جهانی شدن حقوق از سه طریق امکان پذیر است: اولین طریق همکاری دوجانبه، منطقه ای یا چندجانبه فیما بین دولتهاست، دومین راه هماهنگ کردن «حقوق» از طریق اتحادیه های منطقه ای از جمله اتحادیه اروپا و سازمان های منطقه ای مانند شورای اروپا است. بالاخره سومین روش ایجاد قواعد یکسان در قالب یک نظام حقوقی واحد، تحت نظارت یا کنترل مؤسسات بین المللی می باشد.

منطقه گرایی می تواند به عنوان یک مرحله و یک عامل در جهانی شدن متجلی گردد، اگر دولت با خطر از دست دادن مقداری از حاکمیت مطلق خود مواجه است، این به نفع یک ساختار منطقه ای است که در آنجا هویتش از بین نمی رود. به علاوه نقش آن (دولت) در مقابل خطر خصوصی سازی حقوق همچنان بصورت بنیادین باقی خواهد ماند، حقوقی که بقول خانم پرفسور می ری دلماس مارتی با خطر تبدیل شدن به «وسیله ای در خدمت بازار» مواجه است.

ج: در حال حاضر وضعیت جامعه بین المللی، از دو جهت نگران کننده است: حاکمیت (دولتها) هم از درون و هم از برون تحت فشار قرار گرفته است. یک سلسله منافع و مصالح خصوصی اقتصادی، علمی، ملی و رسانه ای در پرتو قدرت و سرعت خود حاکم بر قلمرو فعالیت های آن می باشند. برای مثال آزمایشگاههای داروسازی و یا تحقیقات علمی در قلمرو ژنتیک را می توان برشمرد. این عدم تعادل که سبب

خصوصی سازی قواعد حقوقی می گردد، در سطح جهانی با زیر سؤال رفتن مشروعیت نهادهای عمومی بین المللی از جمله شورای امنیت سازمان ملل متحد یا صندوق بین المللی پول بیشتر تجلی می یابد. جهانی شدنی که صندوق بین المللی پول، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و سازمان تجارت جهانی به اجرا گذاشته اند و مبتنی بر سه آزادی فرامرزی، یعنی گردش آزاد سرمایه، گردش آزاد سرمایه گذاری و گردش آزاد کالا و خدمات می باشد، آزادیهایی که از قرار گرفتن در محدوده هرگونه قواعد دموکراتیک گریزان می باشند، امروز با بروز بحران مالی بین المللی که از آسیا شروع شده، به لرزه در آمده است.

در ورای دولت، مسأله مهم دفاع از انسان و بخصوص دفاع از بشریت مطرح است به همانگونه که مشابه سازی انسانها (Clonage) و آزمایشهای ژنتیکی گواه بر آن می باشند. نهاد میراث مشترک بشریت که از ۱۹۶۷ با کنوانسیون مربوط به فضای ماوراء جو وارد قلمرو حقوق شده و سپس در کنوانسیون مونتهگو بی ۱۹۸۲ در مورد حقوق دریا تکرار گردیده و در کنفرانس ریو، هم مد نظر قرار گرفته است، نیز باید تعریف گردد. برای تدوین و اجرای این اصول جدید باید همچنین نهادهای دموکراتیک بین المللی ایجاد کرد. برای این کار، ممکن است نهادهای موجود اصلاح شوند. از جمله شورای امنیت سازمان ملل متحد باید در ترکیب و شیوه تصمیم گیری خود بازنگری نماید. دیوان کیفری بین المللی جدید باید ایجاد و مستقل از دولتها و شورای امنیت باشد، فکر ایجاد یک پارلمان بین المللی با الهام از پارلمان اروپا، که متشکل از اعضای منتخب است، هنوز تحقق نیافته است، پارلمان اروپایی که موفق شد برای اولین بار در ۱۵ مارس ۱۹۹۹ اعضای کمیسیون اروپا در بروکسل را وادار به استعفا نماید. جامعه مدنی بین المللی در حال حاضر، بخصوص در قالب سازمانهای غیر دولتی، سندیکاها و انجمن های بین المللی وجود دارد.

نتیجه گیری

در نتیجه گیری به عنوان آرزو، گفته دبیر کل سازمان ملل متحد در آخرین گردهمایی اقتصادی جهان در داوس (Davos) سوییس را تکرار کنیم که ابراز امیدواری می کند که بخش اقتصادی خصوصی و سازمانهای بین المللی برای دستیابی به یک میثاق جهانی در مورد حقوق بشر، قواعد کار و محیط زیست با یکدیگر همکاری کنند.

